

«نظام بسته» و «جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب»

فروغ اسدپور

منبع: نقد اقتصاد سیاسی (اکتبر ۲۰۱۲)

آن نوع اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری که مکتب *اونو* - سکین - *آلبریتون*^۱ ترویج می‌کند نوعی «بازاندیشی فلسفی اقتصاد سیاسی» یا «نقد فلسفه از منظر نوع خاصی از اقتصاد فلسفی مارکسی است» (*آلبریتون* ۱۹۹۹). این نوع اقتصاد سیاسی فلسفی به هستی‌شناسی سرمایه، یا به عبارتی به منطق سرمایه، توجه خاصی دارد. منظور از هستی‌شناسی یا منطق سرمایه ساختارهای عمیق و پایدار سرمایه و قانون‌مندی‌های آن است. اقتصاد سیاسی فلسفی مفاهیم مارکسی را مفاهیم فنی و کمی نمی‌داند، بلکه هدف آن توضیح و تشریح معنای فلسفی و دیالکتیکی‌شان است. این نحله از اقتصاد سیاسی به چگونگی ترکیب و کنش متقابل قانون‌مندی‌های سرمایه با دیگر نیروها و سازوکارهای اجتماعی فعال در سپهر تاریخ و توضیح روش‌شناسانه‌ی این رابطه به شکلی عمودی (به معنای تقسیم‌بندی سازوکارهای مورد نظر به اصلی و عالی، ضروری و تصادفی و جز آن) نیز توجه ویژه‌ای دارد. بنا به این دیدگاه، وجود یک رابطه‌ی عمودی پیچیده و دیالکتیکی بین منطق سرمایه و دیگر نیروهای اجتماعی ناشی از هستی لایه‌مند سرمایه‌داری است.^۲ این لایه‌مندی موجب ایجاد روش خاصی برای تحلیل سرمایه‌داری می‌شود. این روش موضوع تحقیق خود یعنی سرمایه‌داری را در سه سطح تحلیلی بررسی می‌کند: الف) در سطح منطقی - مجرد (*سرمایه‌ی مارکس* نمونه‌ی اولیه‌ی از این سطح تحلیل به دست می‌دهد) که نام جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب به آن اطلاق می‌شود؛ ب) در سطح تاریخ ساختارمند که مراحل تکامل تاریخی سرمایه‌داری تحت هدایت منطق سرمایه و با تمرکز بر چگونگی انباشت سرمایه و پشتیبانی و دخالت

۱ کوزو *اونو* (Kozo Uno)، توماس سکین (Thomas Sekine)، و رابرت *آلبریتون* (Robert Albritton) سه متخصص برجسته‌ی اقتصاد سیاسی هستند که در کتاب‌های متعدد تفسیر جدید نظام‌مندی از *سرمایه‌ی مارکس* به دست داده‌اند و روشی سه سطحی برای توضیح جامعه‌ی سرمایه‌داری پرورش داده‌اند.

۲ لایه‌مندی در این جا به انواع سازوکارهای فعال در ایجاد و خلق رویدادهای تاریخی و تقسیم‌بندی آن‌ها به اصلی و عالی، ابژکتیو و سوژکتیو و نظایر آن و درضمن چگونگی آمیزش و درهم‌تنیدگی این سازوکارها با هم ارجاع می‌دهد. در اصلی‌ترین لایه‌ی هستی‌شناسی سرمایه‌داری، با سازوکارها و قانون‌مندی‌های سرمایه روبرو هستیم در لایه‌ی میانی با درهم‌آمیختگی این سازوکارها با ساختارها و ایجنسی‌های اجتماعی دیگری همچون دولت و نظایر آن مواجهیم و در لایه‌ی بالایی با رویدادهای تاریخی روبرو هستیم که بیان درهم‌آمیزی سازوکارهای مختلف و ایجنسی طبقاتی، جنسیتی، قومی، ملی و نظایر آن است.

دولت، قانون و ایدئولوژی (البته این پیوندها عاری از تناقض و درگیری نیستند) و توجه به آرایش قوای متخاصم طبقاتی پردازش می‌شود و پ) سطح تاریخ سرمایه‌داری که در آن ترکیب و تعامل منطق سرمایه با دیگر نیروها و سازوکارهای تاریخی – انضمامی در مرحله‌ای معین از تکامل سرمایه‌داری رویدادهای تاریخی را ایجاد می‌کند. به این ترتیب علم اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری با رویکرد فلسفی تلاش نظام‌مندی است برای درک لایه‌مندی جهان سرمایه‌داری و ساختارهای موجود در آن. به مثابه استدلالی فلسفی می‌توان گفت که برخی سازوکارهای مولد پایدار باید وجود داشته و فعال باشند تا سرمایه‌داری بتواند به همین شکل کنونی عمل کند اما با استدلال‌های فلسفی نمی‌توان گفت که این دسته سازوکارها کدام‌اند. شناخت این سازوکارهای واقعی کار علم اقتصاد سیاسی است.

به این ترتیب، ابژه‌های تحقیق علم اقتصاد سیاسی ساختارها هستند و نه رویدادها. هدف علم اقتصاد سیاسی، تولید شناخت از سازوکارهای تولید پدیده‌ها در سرمایه‌داری است، یعنی سازوکارهایی که با هم ترکیب شده و جریان بالفعل و جاری پدیده‌های جهان سرمایه‌داری را ایجاد می‌کنند. برای کسب این شناخت، تحقیق ما باید معطوف به بررسی لایه‌های سه‌گانه‌ی بالا و نیروها، سازوکارها و ایجنسی‌های متعدد درهم‌تنیده و رابطه‌ی آنها با یکدیگر باشد. اما از آنجا که معده‌ی ما قادر نیست همه‌ی خوراکی‌ها را یک جا در خود جای دهد و چشم ما قادر نیست همه‌ی تصاویر جهان را یک جا ببیند و مغز ما قادر نیست بدون ایجاد آشفتگی شدید معرفتی همه‌ی موضوعات را یک جا تحلیل کند، مجبور هستیم به تجرید و روش سه سطحی شناخت روی بیاوریم که در بالا یاد شد. با توجه به هستی‌شناسی یکتای سرمایه و قدرت بی‌همتای آن در تاریخ بشریت ابتدا به ساختارهای سرمایه به‌مثابه اصلی‌ترین سطح شناخت دقت می‌کنیم.

اما ابتدا باید پرسید که اساساً در روش علمی چه‌گونه می‌توان ساختارهای معینی را بدون درهم‌تنیدگی با ساختارها و نیروهای دیگر مشخص کرد؟

به نظر می‌رسد که نخست باید به این نکته اشاره کرد که در حیطه‌ی علوم طبیعی رسم بر این است که برای شناخت یک سازوکار یا یک قانون‌مندی خاص معمولاً **نظام بسته‌ای** ترتیب داده شود. در فلسفه‌ی علم روی باسکار^۳ مراد از نظام بسته آزمایشگاه و محیط بسته‌ی آن است، یعنی جایی که دانشمندان و کادرهای علمی سعی دارند قانون‌مندی‌های طبیعی را تشخیص دهند و سازوکارهای سازنده‌ی پدیده‌ها را جدا کنند. آن‌ها در این فرایند از وسایل تولیدی (وسایل آزمایشگاهی، مصالح و تکنیک‌های موجود، نظریه‌های متفاوت علمی رایج) یا **ابژه‌های موقت علم** که پیش‌تر تولید شده‌اند استفاده می‌کنند تا قانون‌مندی‌های رویدادها و سازوکارهای سازنده‌ی پدیده‌ها یا به عبارتی **ابژه‌های پایدار علم** را از محیط باز بیرونی جدا کنند و آن‌ها را از راه تأثیرات‌شان تشخیص دهند. ما در محیط آزمایشگاه با سازوکارهای بادوامی مواجه هستیم که مستقل از رویدادهایی که خلق می‌کنند وجود دارند.

معنای این حرف این است که این سازوکارها بیرون از شرایط بسته‌ی آزمایشگاهی نیز وجود دارند و عمل می‌کنند، اما

۳ Roy Bhaskar فیلسوف هندی- بریتانیایی که بنیان‌گذار فلسفه‌ی علم رئالیستی – انتقادی است و کتاب‌های متعددی در این زمینه به نگارش درآورده است.

در شرایط بیرونی شناسایی دقیق‌شان دشوار است و به همین جهت نیز شرایط بسته‌ی آزمایشگاهی لازم است تا بتوان عملکرد آن‌ها را تشخیص داد زیرا فعالیت سازوکار مورد نظر در محیط بیرونی یا در **نظام باز** با فعالیت انبوه سازوکار-های دیگر درهم‌آمیخته و امکان جداکردن آن به راحتی ممکن نیست. قوانین به دلیل درهم‌آمیختگی نیروهای متعدد با یکدیگر در داخل نظام‌های باز نمی‌توانند عام و جهان‌شمول (universal) باشند و لزوماً هم به فعلیت (actual) دست نمی‌یابند. همین نیز ضرورت ایجاد نظام بسته را پیش می‌کشد. از همین جا هم اهمیت دانشمند آزمایشگاهی در داخل نظام‌های باز که عهده‌دار انجام آزمایش است روشن می‌شود. این دانشمند باید بتواند دو کار اصلی و مهم را در حین آزمایش انجام دهد: 1. باید مراقب باشد که سازوکار تحت مطالعه در حین انجام آزمایش فعالانه عمل کند. 2. باید از دخالت‌های بیرونی در عملیات سازوکار پرهیز کند تا بتواند در شرایطی ایده‌آل بدون مزاحمت‌های بیرونی و دخالت سازوکارهای دیگر، سازوکار مورد نظر را تشخیص دهد و تشریح کند.

حالا باید پرسید که آیا ایجاد نظام بسته در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری هم ممکن است؟ یعنی آیا می‌توان

قانون‌مندی‌ها و سازوکارهای سرمایه را در جدایی از دیگر سازوکارهای اجتماعی بررسی کرد و شناخت؟

پاسخ آلبریتون به چنین پرسشی مثبت است. همان‌طور که مارکس هم گفته است در حیطه‌ی علوم اجتماعی به‌جای نظام بسته‌ی آزمایشگاهی نیروی تجرید به کمک ما می‌آید. نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب دقیقاً قدرت تجرید اقتصاد سیاسی مارکسیستی را به ما نشان می‌دهد که البته ریشه در خودتجریدگری‌های سرمایه یا به بیانی «تجریدهای واقعی» دارد، همان که مارکس در سراسر **سرمایه** از آنها سخن می‌گوید. در ضمن، این نظریه دقیقاً همان نقش و کارکرد نظام بسته‌ی **باسکار** را در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری ایفا می‌کند. به کمک این نظریه می‌توان چگونگی عملکرد سرمایه را هنگامی که با هیچ یک از نیروهای بیرون از خویش تصادم ندارد نشان داد. به بیان آلبریتون هدف از ترتیب دادن آزمایشگاه فکری — تئوریک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب «یافتن نیرومندترین روش دیالکتیکی برای صورت-بندی روابط درونی و متقابل بین مقولات اصلی زندگی اقتصادی سرمایه‌داری است که عبارتند از: ارزش، قیمت، سود، اجاره بها، بهره، مزدها و نظایر آن. در این سطح از تحلیل ما به عنوان نمونه خواهان دانستن این موضوع هستیم که به طور کلی سودهای سرمایه‌دارانه چه‌گونه و به چه نحوی با همه‌ی مقولات اصلی اقتصاد سرمایه‌داری مرتبط هستند. و بالاتر از همه تمایل به شناخت برخی از پویایی‌های اصلی سرمایه داریم یا می‌خواهیم چگونگی حرکت و تعامل انواع مختلف مقولات اقتصادی با یک‌دیگر را هنگامی که درآمیخته با نیروهای بیرون از خود نباشند» بدانیم (آلبریتون ۱۹۹۹). این روش دیالکتیکی به منطق سرمایه اجازه می‌دهد تا بدون اصطکاک با نیروهای بیرونی خود را به نمایش بگذارد و بدین ترتیب آن‌چه که در این حالت مشاهده می‌شود، منطقی نیست که از سوی ما بر سرمایه تحمیل شده باشد، بلکه منطق خود سرمایه و ذات آن است یعنی هنگامی که با نیروی دیگری درهم نیامیخته است. در این سطح از تحلیل یعنی در سطح نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب دولت، ایدئولوژی و قانون، سه نهاد و عنصری که به بازتولید ساختارهای سرمایه کمک می‌کنند، همه در پراتز گذاشته می‌شوند تا سرمایه فضای کافی برای نمایش خود در اختیار داشته باشد.

اما اصولاً چرا می‌توان منطق سرمایه را همچون «نیروی طبیعی» در نظام بسته‌ی نظری به مثابه موجودیتی دارای ذات و یا ساختارهای بادوام، یا به بیانی مانند ابژه‌ی پایدار شناخت بررسی کرد؟

به نظر آلبریتون پردازش علمی منطق سرمایه به این دلیل ممکن است که در هیأت سرمایه با نوعی واقعیت شیء‌شده روبرو هستیم. نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب هم از آن رو دارای چنین خصوصیات مجرد و خاصی است که به تنها واقعیت اجتماعی مدرنی (سرمایه) مرتبط است که دارای گرایش‌های نیرومند شیء‌شدگی و شیء‌کنندگی است. خصوصیت خودشیء‌شونده و دگرشیء‌کننده‌ی سرمایه است که قابلیت پردازش علمی آن را فراهم می‌کند. خودشیء‌شوندگی سرمایه به این معناست که با کامل شدن نظریه‌ی منطق سرمایه شاهد این هستیم که سرمایه خود نیز در شکل بهره (interest) کالایی می‌شود (از بحث پیرامون این موضوع و پیچیدگی‌های آن در این مطلب چشم‌پوشی می‌شود). اکنون منطق کالایی - اقتصادی در نتیجه‌ی بسته شدن دایره‌ی نظریه با تابع کردن زندگی اقتصادی تمامیت آن را بازتولید می‌کند و به این معنا دگرشیء‌کنندگی را به اوج می‌رساند. به بیان دیگر «کالا آن «شکل سلولی» را تشکیل می‌دهد که دگرپس‌ها و ترکیبات آن به درک بازتولید مادی کل جامعه کمک می‌کند» (آلبریتون ۱۹۹۹). زندگی اقتصادی در داخل چنین تمامیتی (جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب) تابع بازارهای خودتنظیم‌گر است که بدون پشتیبانی دولت یا دخالت مستقیم انسان‌ها بازتولید زندگی اجتماعی را هدایت می‌کنند. به نظر مارکس سرمایه رابطه‌ی اجتماعی است که به محض پاگیری و استقرارش نوعی گرایش نیرومند شیء‌شدگی از خود بروز داده و روابط اجتماعی دیگر را در خدمت خودافزایی خویش به مقام شیء تنزل می‌دهد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب که شیء‌شدگی تام و تمام است، مقولات اقتصادی در واقع به بلعیدن روابط اجتماعی توسط این مقولات اشاره می‌کنند. به این ترتیب مقولات اقتصادی به چیزها یا روابط بین اشخاص اشاره نمی‌کنند بلکه به روابط اجتماعی شیء‌شده، یا به عبارتی به روابط اجتماعی میانجی‌شده توسط کالاها، ارجاع می‌دهند. «شیء» (کالا و پول) میانجی روابط اجتماعی بین بازیگران اقتصادی هستند که نام دیگری برای شیء‌شدگی اقتصادی است. مارکس این وضعیت را ایجاد «روابط اجتماعی» بین اشیا در بازار می‌نامد. در چنین جامعه‌ی بازاربنیادی کنش‌های عوامل انسانی اقتصاد تابع نیروهای بازار است. بلعیدن عاملیت انسان‌ها در مقولات اقتصادی در چنین جامعه‌ای سبب می‌شود تا مارکس انسان‌ها را «حاملان صرف مقولات اقتصادی» بنامد و تجسم روابط انسانی در اشیا را «شخصیت‌یابی مقولات اقتصادی». پس منظور از شیء‌شدگی همانا تبدیل انسان‌ها به «حاملان» نیروهای اقتصادی است که از سوی منطق سرمایه بر آنان تحمیل می‌شود. اصولاً زمانی که از دخالت مستقیم و آگاهانه‌ی انسانی در سازوکارهای بازتولید اقتصادی جامعه خبری نباشد در واقع با وضعیتی شیء‌شده روبرو هستیم که امکان نظریه‌پردازی منطق سرمایه به مثابه یک نیروی «طبیعی» را به ما می‌دهد. آن‌جا که اقتصاد در جامعه‌ی سرمایه‌داری (به‌ویژه در مراحل معینی از تاریخ سرمایه‌داری) دارای نوعی استقلال نسبی از زندگی اجتماعی و در نتیجه سرشتی ضداجتماعی است به همین دلیل هم به نظر می‌رسد که بر فراز سر زندگی اجتماعی ایستاده است و باز به همین دلیل می‌توان آن را همچون موجودیتی جدا از زندگی اجتماعی و به گونه‌ای کمی و تکنیکی پردازش کرد.

اما باید به یاد داشت که چنین تمامیتی تنها در مجردترین سطح نظریه یعنی سرمایه‌داری ناب وجود دارد. در سطوح انضمامی‌تر تحلیل، هیچ‌گونه تمامیتی به معنای گفته شده وجود ندارد زیرا در مقابل عملکرد منطق سرمایه مقاومت می‌شود و منطق سرمایه با نیروهای دیگری درهم می‌آمیزد که مسیر حرکت ناب و مجرد آن را دستخوش انحراف می‌کنند یا از تأثیر آن می‌کاهند. این بیان دیگری از گفته‌ی باسکار است که در نظام‌های باز بیرونی به دلیل درهم‌آمیختگی نیروهای متعدد با یکدیگر، قوانین نمی‌توانند عام و جهان‌شمول باشند و اگر هم باشند لزوماً همیشه به فعلیت نمی‌رسند. پس با این که منطق سرمایه در تاریخ مدرن نیرویی تمامیت‌بخش است اما به دلیل مقاومتی که در برابر آن انجام می‌شود هرگز بر تاریخ چیرگی کامل ندارد. از همین‌جا هم دیالکتیک سطوح مختلف تحلیل ضرورت می‌یابد.

اما پرسش دیگری که در این‌جا طرح می‌شود این است که:

آیا شی‌شدگی کامل یک فرضیه نظریه‌ای ساخته‌شده یا نوعی مدل نظری است که برای سهولت نظریه-پردازی منطق درونی سرمایه پردازش شده است؟

پاسخ آلبریتون به چنین پرسشی دوسویه است. او از سویی تصدیق می‌کند که نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب با فرض شی‌شدگی کامل نوعی پردازش نظری است اما در ضمن می‌افزاید که این نظریه به مثابه‌ی فرضیه‌ی نظری خودسرانه و دلخواهانه ابداع نشده بلکه پدیده‌ای است که گرایش‌های خودشی‌کننده‌ی سرمایه در تاریخ به وجود می‌آورد. زیرا «شی‌شدگی» گرایشی است که به درک این موضوع کمک می‌کند که چه‌گونه مجموعه‌ای از روابط اجتماعی (سرمایه) می‌تواند منطقی درونی از آن خود را تکامل دهد که بر فراز دیگر روابط اجتماعی و در مقابل آن‌ها بایستد. به نظر آلبریتون عظمت نظریه‌ی مارکس در این‌جا بود که برای فاش کردن خصلت حقیقتاً بیگانه‌ی سرمایه از انسان‌ها به آن اجازه می‌دهد تا در سطح نظریه بنا به خصلت واقعی خود رفتار کند.

به نظر آلبریتون با مطالعه‌ی تاریخ سرمایه‌داری متوجه رشد گرایش به سوی چیرگی سپهر اقتصادی از راه گسترش منطق خودتنظیم‌گر کالایی - اقتصادی می‌شویم که دست‌کم تا دهه‌ی ۱۸۷۰ به چشم می‌خورد (از آن دوره به بعد به علت دخالت دولت و همچنین دخالت‌های سازمان‌یافته در سازوکار این منطق‌ها شاهد تغییر وضعیت نسبت به دهه‌ی ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ در انگلستان هستیم). همین نیز دست‌مایه‌ی مارکس برای پردازش نظریه‌ی منطق سرمایه شد. به بیان دیگر خودتجربیدگری و خصلت شی‌کنندگی سرمایه در تاریخ و منطق خودگستر آن، ماده و مصالح اصلی نظریه‌ی منطق درونی سرمایه را در دسترس مارکس قرار داد تا او بتواند آن را باز هم بیش‌تر در حیطه‌ی نظریه امتداد دهد و ماهیت آن را در صورتی که در مقابلش مقاومتی صورت نگیرد به نمایش بگذارد. به عنوان نکته‌ی پایانی در این قسمت باید اضافه کرد که به‌کار بردن واژه‌ی «مدل» برای توصیف نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، یا پردازش نظری منطق سرمایه به معنای غیرواقعی بودن نظریه نیست. در این زمینه، باسکار به درستی می‌گوید که «مدل ساختار درونی یک

اتم یا یک مولکول DNA یا منظومه‌ی شمسی ضرورتاً کامل‌تر از ساختار درونی اتم واقعی یا مولکول DNA یا منظومه‌ی شمسی نیست. مسئله‌ی کمال چیزی نیست که توسط انسان‌ها تعیین شود» (باسکار ۱۹۷۵). اگر کسی بر این تصور باشد که امر «نظری» امری غیرواقعی یا کم‌تر واقعی است، در این صورت «گزاره‌های مربوط به ساختارها، سازوکارها و گرایش‌های برآمده از دل این‌ها هم‌چون امری «آرمانی یا ایده‌آلیزه شده» یا «تجرید محض» ظاهر می‌شوند. زیرا گرایشی که آن‌ها معرفی می‌کنند یا سازوکاری که آن‌ها توصیف می‌نمایند، به‌ندرت در شکل تغییرنیافته یا جرح و تعدیل‌نشده پدیدار می‌شود» (باسکار ۱۹۷۵). یعنی از این منظر (منظری که امر نظری را مترادف با امر غیرواقعی فرض می‌کند) نظریه‌ی دانشمند یا نظریه‌پرداز درباره‌ی یک گرایش ساختارمند و قانون‌مند، امری آرمانی است (و بر). از این نقطه نظر رویدادها واقعی‌تر از سازوکارها و ساختارهایی هستند که موجب ایجاد آن‌ها شده‌اند و به همین دلیل هم گزاره‌های قانون‌مند «واقعی» قلمداد نمی‌شوند زیرا که این قانون‌مندی‌ها در جهان تجربی قابل مشاهده‌ی مستقیم نیستند. به این ترتیب در واقعیت سازوکارها و علل ساختاری که رویدادهای قابل مشاهده را تولید می‌کنند، شک می‌شود و واقعیت به رویدادها یا سطح امپریک/تجربی محدود می‌شود. در حالی که گزاره‌های مربوط به ساختارها از سازوکارهای مولدها می‌گویند و نه از تأثیرات‌شان که در شکل رویداد خود را به ما نشان می‌دهند. به نظر باسکار در این حالت البته می‌توان پذیرفت که گزاره‌های مربوط به قانون‌مندی‌ها و گرایش‌های برآمده از دل آن‌ها، گزاره‌هایی درباره‌ی واقعیت تجربی نیستند و البته می‌توان پذیرفت که این‌ها گزاره‌هایی هستند که شاید به سهم خود ایده‌آلیزه شده باشند اما آنچه «ایده‌آلیست‌ها» فراموش می‌کنند این است که این گزاره‌ها اصولاً درباره‌ی سطح متفاوتی از واقعیت و هستی‌شناسی بحث می‌کنند. به این ترتیب با درک و تصدیق خصلت لایه‌مند جهان می‌توان به نحوی توأمان هم از قوانین کلی و جهان‌شمولی بحث کرد که در آزمایشگاه و در یک نظام بسته کشف می‌شوند و هم به این نکته آگاه بود که این قوانین به ندرت در حالت تجربی به فعلیت در می‌آیند و در ضمن به حقیقت آن‌ها تعمیم‌پذیری کلی‌شان اطمینان داشت.

سودمندی عملی یا سیاسی - استراتژیک نظریه جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب در چیست؟

با استفاده از نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب می‌توانیم ذات سرمایه را بشناسیم. ذات سرمایه همان ساختارها و سازوکارهای پایداری هستند که با وجود رشد ناموزون سرمایه‌داری و شکل‌های متفاوت و متنوع آن در سطح تاریخی در عین حال منجر به ایجاد نوعی هم‌گون‌سازی روابط اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری می‌شوند، حتی اگر این هم‌گونی نیز تام و تمام نباشد. به این ترتیب، ذات یا منطق سرمایه همان نیروی مجرد وحدت‌بخشی است که از راه بازار جهانی گسترش‌یابنده تفاوت‌های تاریخی را تا حدود زیادی کاهش می‌دهد و درجه‌ی بالایی از وحدت - در - عین - تفاوت را ایجاد می‌کند و به این ترتیب از «تصادفی» بودن تاریخ سرمایه‌داری می‌کاهد و نوعی منطق سازمان‌دهنده را به سطح تاریخ وارد می‌کند. از همین ابتدای کار روشن است که کارکرد نظریه جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب روشنایی افکندن بر قانون‌مندی‌ها و «ذات» سرمایه و قدرت بی‌همتای آن در تاریخ بشریت است. این نظریه همان‌طور که آلبریتون نیز تصریح کرده است همه‌ی واژه‌ها و پارادایم‌های فلسفی رایج را در زمینه‌ی زبان، آگاهی، سوپراکتیویته، ایجنسی،

ابژکتیویتی، شیء‌شدگی، بیگانه‌شدگی و نظایر آن به چالش می‌گیرد و به علت اهمیت نقد منطق سرمایه که در این نظریه جای بزرگی را به خود تخصیص می‌دهد، جا دارد که به عنوان سنگ‌بنای علم اجتماعی مورد پذیرش قرار گرفته و در تحقیقات اجتماعی به کار برده شود. در ضمن این نظریه انواع و اقسام رفرمیسم و ایدئولوژی‌های گوناگون آن را نیز به چالش گرفته و نقد می‌کند زیرا که رفرمیسم در شکل‌های مختلف خود به منطق نیرومند و برتر سرمایه و چیرگی نسبی آن بر تاریخ انسانی عصر ما بهای لازم را نمی‌دهد.

منابع:

Robert Albritton (1999), *Dialectics and Deconstruction in Political Economy*, St. Martin's Press.

Roy Bhaskar (1975), *A realist theory of science*, Verso.
